

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او، ۲، جلسه ۹، اول سموئیل ۱۳-۱۴

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۹، اول سموئیل ۱۳-۱۴ است. سائول یک سلسله را از دست می‌دهد، ایمان یوناتان پیروزی را شعله‌ور می‌کند، و سائول پیروزی را تضعیف می‌کند.

در این درس، به بررسی اول سموئیل، باب‌های ۱۳ و ۱۴ خواهیم پرداخت. به یاد دارید که در باب ۱۱، سائول اسرائیل را به پیروزی نظامی رساند. در آن زمان، سموئیل سلطنت را تجدید کرد.

جشن عمومی برای پادشاه شدن سائول برگزار شد. اکنون تمام اسرائیل از او حمایت می‌کنند. اما سپس در اول سموئیل ۱۲، سموئیل با مردم روبرو شد و به آنها یادآوری کرد که قوانین قدیمی هنوز هم اعمال می‌شوند.

اگر مطیع باشید، امنیت و برکت را تجربه خواهید کرد. داشتن پادشاه تضمینی برای امنیت و برکت نیست. شما و پادشاهتان باید از خداوند اطاعت کنید.

بنابراین، با پایان یافتن فصل ۱۲، از خود می‌پرسیم که سرنوشت سائول چه خواهد شد؟ اگر برای اولین بار این داستان را می‌خوانیم، سرنوشت اسرائیل تحت حکومت سائول چگونه خواهد بود؟ در فصل ۱۳ متوجه می‌شویم که اسرائیل تحت حکومت سائول به خوبی پیش نخواهد رفت. خود سائول شکست خواهد خورد و در واقع، سلسله خود را از دست خواهد داد. بنابراین، همانطور که اول سموئیل ۱۳ و ۱۴ را مرور می‌کنیم، سه بخش اصلی وجود دارد.

فکر می‌کنم می‌توانیم آن را یک بخش بزرگ بنامیم، اما سه بخش اصلی وجود دارد. فصل ۳ آیات ۱ تا ۱۵ که من آن را «سائول از یک سلسله کناره‌گیری می‌کند» نامگذاری کرده‌ام. و سپس اول سموئیل ۱۳ آیات ۱ تا ۱۴ آیات ۲۳.

بنابراین، ۱۶، ۱۳، ۲۳، ۱۴ یوناتان، پسر سائول، قدم پیش خواهد گذاشت و پیروزی بزرگی به دست خواهد آورد و من این را «ایمان یوناتان، آتش پیروزی را شعله‌ور می‌کند» نامگذاری کرده‌ام. در واقع تضاد زیادی بین سائول و یوناتان وجود دارد، اما در ادامه‌ی متن، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و سپس در فصل ۱۴ آیات ۲۴ تا ۵۲ یوناتان این پیروزی بزرگ را به دست آورده است. اما در این آیات، سائول قصد دارد آن پیروزی را تضعیف کند. و این سومین بخش اصلی است. فصل ۱۴ آیات ۲۴ تا ۵۲، سائول یک پیروزی را تضعیف می‌کند.

بنابراین، ما قصد داریم با این فصل‌ها به عنوان یک واحد سر و کار داشته باشیم، اما توجه داشته باشید که از نظر مفهومی سه بخش نسبتاً متمایز داریم که قرار است هنگام مطالعه‌ی متن، روی آنها تمرکز کنیم. از آنجا که ما در یک درس به این موارد می‌پردازیم، باید برخی موارد را ساده‌سازی کنیم و نمی‌توانیم به بخش ... پردازیم.

متن را با هر جزئیاتی که دوست داریم، بررسی کنیم. اما بیایید به فصل ۱۳ آیات ۱ تا ۵ انگاهی بیندازیم که در آن شائول سلسله خود را از دست می‌دهد.

او تازه پادشاه شده و حالا قرار است این سلسله را از دست بدهد، هرچند فکر می‌کنم مدتی گذشته است. و بنابراین، ایده اصلی این فصل این است که قوم خدا می‌توانند با نافرمانی احمقانه از کلام خداوند، امتیاز و نعمت خود را از دست بدهند.

در اینجا درسی وجود دارد که می‌توان از تجربه ساول آموخت.

وقتی در ابتدای فصل ۱۱ از NIV می‌خوانیم، می‌خوانیم که شائول ۳۰ ساله بود که پادشاه شد و ۴۲ سال بر اسرائیل سلطنت کرد. در ترجمه‌ی کتاب مقدس خالص، ترجمه‌ای که من به عنوان ویراستار در آن خدمت کردم، آمده است که شائول ۳۰ ساله بود که شروع به سلطنت کرد و ۴۰ سال در داخل پرانتز بر اسرائیل سلطنت کرد.

و اینجا بین مترجمان کمی عدم قطعیت وجود دارد.

دلیلش این است که متن عبری در این مرحله بسیار بسیار گیج کننده است. در آن آمده است که ظاهراً شائول یک ساله بود که پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل حکومت کرد. این واضحاً درست نیست.

و بنابراین محققان حدس زده‌اند که، خب، شاید او ۳۰ ساله بوده، اما این فقط یک حدس است. آنها ۴۰ سال را از اعمال رسولان، فصل ۱۳ آیه ۲۱ می‌گیرند، جایی که می‌خوانیم شائول ۴۰ سال بر اسرائیل سلطنت کرد. و این توضیح می‌دهد که چرا برخی ترجمه‌ها در اول سموئیل ۱۳، او در یکی از ترجمه‌های NIV، فصل ۴۲ عدد ۴۰ را آورده‌اند.

آنها حتماً فرض می‌کنند که بیانیه اعمال رسولان نوعی خلاصه کلی است. و بعد آنها این دو را از متن عبری می‌گیرند و به آن اضافه می‌کنند. بنابراین، اینجا کمی عدم قطعیت وجود دارد.

ما دقیقاً نمی‌دانیم که او واقعاً چند ساله بود که شروع به سلطنت کرد و چه مدت سلطنت کرد. اما متن اعمال رسولان، از آنجایی که برگرفته از کتاب مقدس است، نشان می‌دهد که او حدود ۴۰ سال حکومت کرد. اما در این مورد خاص، شائول ارتشی با خود دارد.

و یوناتان، که پسر شائول است، شائول در حال حاضر یک پسر دارد. قبلاً او مرد جوان‌تری بود، اما حالا پسران بالغی دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد مدتی گذشته است.

و یوناتان کاری را انجام می‌دهد که شائول باید در فصل ۱۰ انجام می‌داد. اگر به یاد داشته باشید، در فصل ۱۰ سموئیل به شائول نشانه‌هایی داده بود و او گفته بود، وقتی روح بر تو نازل می‌شود، هر کاری که دستت برای انجام دادن پیدا می‌کند، انجام بده. و ضمناً، یک پایگاه فلسطینی‌ها آنجا وجود دارد.

و من فکر می‌کنم سموئیل قویاً پیشنهاد می‌کرد که شائول باید به آن پایگاه حمله می‌کرد. در عوض، او این کار را نکرد. او برای عبادت به بالای تپه رفت، واقعاً نمی‌خواست پادشاه شود و بسیار مردد بود.

و به این ترتیب پایگاه فلسطینیان هرگز مورد حمله قرار نگرفت. اما ما اینجا در اول سموئیل ۱۳ می‌خوانیم که یوناتان به پایگاه فلسطینیان که در جوا بود حمله کرد. حال، برخی افراد استدلال خواهند کرد که خب، پایگاه فلسطینیان که در فصل ۱۰ به آن اشاره شده است در جبعه بود.

بنابراین شاید گوا و جبعه فقط نام‌های جایگزین برای یک مکان باشند. یا برخی متن را تغییر می‌دهند تا در اینجا جبعه خوانده شود. برخی دیگر می‌گویند، نه، گوا مکانی نزدیک است، اما مکان متفاوتی است.

فکر می‌کنم بحث در مورد جغرافیا شاید کمی از اصل مطلب دور شده باشد. نکته این است که یوناتان به پایگاه فلسطینیان در همان نزدیکی حمله کرد. او کاری را انجام داد که قرار بود شائول انجام دهد.

و فلسطینیان از این موضوع باخبر می‌شوند. و شائول شیپور را می‌نوازد. و اسرائیل خبر حمله شائول به پایگاه فلسطینیان را می‌شنود.

خب، شائول در واقع این کار را نکرد. یوناتان، پسرش، این کار را کرد. و اکنون اسرائیل برای فلسطینیان منفور شده است.

و بنابراین، نگرانی زیادی در میان بنی‌اسرائیل وجود دارد که یوناتان آنها را در اینجا در شرایط سختی قرار داده است. و مردم فراخوانده می‌شوند تا در جلجال به شائول بپیوندند. ارتش فلسطینیان در حال جمع شدن است.

آنها ارابه‌ها و سربازانی به بی‌شماری شن‌های ساحل دریا دارند. ارتش فلسطینیان بسیار ترسناک و برتر از ارتش اسرائیل است. و بنابراین به نظر می‌رسد وضعیت بسیار وخیمی است.

و شائول در جلجال مانده است، و تمام لشکریان همراه او به خود می‌لرزند. آنها از ترس می‌لرزند و می‌لرزند. بنابراین، شائول اساساً خود را در موقعیتی یافته است که سموئیل در فصل ۱۰ در مورد آن صحبت کرده است.

به یاد داشته باشید، فکر می‌کنم سموئیل می‌خواست که شائول به پایگاه فلسطینی‌ها حمله کند و سپس به جلجال برود و هفت روز منتظر او بماند. و سپس او می‌آمد و به شائول می‌گفت که چه کاری انجام دهد. قربانی تقدیم کند و سپس به شائول می‌گفت که در مرحله بعد چه کاری باید انجام دهد. این هرگز اتفاق نیفتاد.

و بنابراین، ممکن است فکر کنید، خب، این دیگر از قلم افتاده است. دیگر اهمیتی ندارد. اما نه، با اینکه مشخصاً مدتی گذشته است، ساول خودش می‌داند که در این موقعیت قرار دارد.

او متوجه می‌شود که به پایگاه فلسطینی‌ها حمله شده است. من اینجا در جلجال هستم. این همان وضعیتی است که سموئیل از آن صحبت می‌کرد.

فکر می‌کنم سموئیل قصد داشت همه این اتفاقات خیلی زودتر بیفتد، همانطور که گفتم، اما حالا در این موقعیت هستیم. بنابراین، می‌دانیم که او قرار است هفت روز صبر کند و این کار را می‌کند. طبق اول سموئیل ۸، ۱۱۳ و هفت روز صبر کرد، زمانی که سموئیل تعیین کرده بود.

اما سموئیل به جلجال نیامد و افراد شائول شروع به پراکنده شدن کردند. بنابراین، شائول به خودش، یا در واقع به دیگران، گفت که قربانی سوختنی و قربانی‌های رفاقت را برای من بیاورید. و شائول قربانی سوختنی را تقدیم کرد.

سموئیل هرگز به او اجازه چنین کاری را زودتر نداده بود. و مگر نمی‌دانی، درست زمانی که او قربانی کردن را تمام کرد، سموئیل از راه رسید، احتمالاً با چند دقیقه تأخیر مؤدبانه. سموئیل رسید و شائول برای استقبال از او بیرون رفت.

و ساموئل از او می‌پرسد، چه کار کرده‌ای؟ و فکر می‌کنم احتمالاً او همین‌طوری گفته است. و شائول پاسخ داد، خب، وقتی دیدم که مردان پراکنده می‌شوند و تو در زمان مقرر نیامدی، توجه کن که چطور این را به سموئیل نسبت می‌دهد، و فلسطینی‌ها در مخماس جمع می‌شدند، به عبارت دیگر، سربازان من در حال رفتن هستند، فلسطینی‌ها واقعاً در حال آماده شدن هستند، و تو آنطور که گفته بودی اینجا نیستی. فکر کردم، حالا فلسطینی‌ها در جلجال علیه من خواهند آمد، و من به دنبال لطف خداوند نبوده‌ام.

این خیلی زاهدانه به نظر می‌رسد، اما وسواس شائول را نسبت به آیین و مذهب به جای اطاعت نشان می‌دهد. بنابراین، من احساس کردم که باید قربانی سوختنی را تقدیم کنم. بنابراین، او در اینجا اعمال خود را توجیه می‌کند.

و من فکر می‌کنم باید کمی بیشتر در مورد این موضوع فکر کنیم، چون نگرش ساول مشکلات واقعی دارد. من می‌توانم سه مورد را به ذهنم برسانم. دیدگاه ساول حداقل از سه جهت مهم دارای نقص است.

بیا بید در مورد این فکر کنیم. اول، نگرانی او در مورد نیروهای رو به کاهشش. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ خب، من فکر می‌کنم این نشان می‌دهد که او واقعاً معتقد است که ارتش‌های انسانی، نه خداوند، نبردها را تعیین می‌کنند.

اگر خداوند طرف شماست، واقعاً چه اهمیتی دارد که چند سرباز داشته باشید؟ خداوند در گذشته توانایی خود را در پیروزی با تعداد بسیار کم نشان داده است. در واقع، همانطور که جدعون متوجه شد، گاهی اوقات او این روش را ترجیح می‌دهد. و بنابراین، این نشان می‌دهد که اعتماد شائول به چیزی است که می‌تواند ببیند نه به چیزی که به آن ایمان دارد. به عبارت دیگر، شائول از آن دسته افرادی است که به جای ایمان، به دیده‌هایش اعتماد می‌کند.

دوم اینکه، نگرانی او در مورد تقدیم قربانی، الهیات نادرستی را آشکار می‌کند که تشریفات را بالاتر از اطاعت قرار می‌دهد. او تمایل دارد فکر کند که تنها در صورتی مورد لطف خداوند قرار می‌گیرد که نوعی قربانی به خداوند تقدیم کند. او باید خداوند را خشنود کند.

او باید به دنبال جلب لطف خداوند باشد. شاید با این فرض اساسی، که اغلب در جهان‌بینی بت‌پرستان صادق است، که می‌توان خدا را وادار به اعطای [چیزی] کرد.

اگر به او چیز درست را بدهی، خب، در عوض او هم چیزی را که می‌خواهی به تو می‌دهد.

بنابراین، من فکر می‌کنم تفکر سائل در اینجا ایراد دارد. او تشریفات را بالاتر از اطاعت قرار می‌دهد. و سوم اینکه، او از حد خود فراتر می‌رود.

او پادشاه است و تحت اقتدار سموئیل نبی، نماینده خداوند و شفیع قوم، قرار دارد. و سموئیل در دستورالعمل‌های خود به سائل در فصل دهم، به روشنی بیان کرد که قربانی‌ها را تقدیم خواهد کرد. هیچ نشانه‌ای یا دلالتی وجود ندارد که تأخیر در رسیدن سموئیل ناگهان به سائل اجازه و حق انجام این کار را بدهد.

و بنابراین، او، از بسیاری جهات، در این مرحله اقتدار کاهن پیامبر، سموئیل، را غصب می‌کند. بنابراین، اشتباهات زیادی در کاری که سائل انجام داده است، وجود دارد. و بنابراین جای تعجب نیست که در آیه ۱۳ سموئیل به او می‌گوید، تو کار احمقانه‌ای انجام داده‌ای.

تو به فرمانی که خداوند، خدای تو، به تو داده بود، عمل نکردی. اگر این کار را می‌کردی، او پادشاهی تو را برای همیشه بر اسرائیل برقرار می‌کرد. و برخی از مردم با این موضوع مشکل دارند، زیرا فکر می‌کنند، خب، مگر خدا مقدر نکرده بود که داوود پادشاه باشد، که پادشاه از یهودا بیاید؟ فکر می‌کنم می‌توانیم این را هماهنگ کنیم.

من مطمئن نیستم که عبارت قبلی در پیدایش ۴۹ را بتوان به عنوان یک فرمان تلقی کرد. من فکر می‌کنم خدا صرفاً دارد به آنچه اتفاق خواهد افتاد اشاره می‌کند. و من حرف او را در اینجا خطاب به سائل، کاملاً درست می‌دانم.

سائل می‌توانست سلسله‌ای ابدی داشته باشد. خدا، از پیش می‌دانست که این اتفاق نخواهد افتاد، که سائل شکست خواهد خورد، و اینکه چنین اتفاقی نخواهد افتاد. اما من این را به عنوان یک حقیقت قبول دارم.

این یک حرف درست و منطقی است. شما می‌توانستید پادشاهی و سلسله‌ای داشته باشید که دوام بیاورد، اما به خاطر گناهتان آن را از دست دادید. شاید به نظر برسد که مجازات سختی برای کاری که او انجام داده است، باشد، اما من همین یک دقیقه پیش سعی کردم نشان دهم که دلایل خوبی وجود دارد که چرا سائل سلسله خود را از دست می‌دهد.

بی‌ایمانی‌اش، تمرکز نادرستش بر آیین‌ها، بی‌احترامی‌اش به پیامبر-کاهن.

اما اکنون پادشاهی تو پایدار نخواهد ماند. خداوند مردی را مطابق میل خود جستجو کرده و او را به عنوان حاکم قوم خود منصوب کرده است. زیرا تو فرمان خداوند را نگه نداشته‌ای.

و ضمناً، کلمه حاکم اینجا ناگید است. ملک نیست. این نوعی یادآوری برای سائل است، پادشاه زیر نظر من خدمت می‌کند.

او نایب‌السلطنه. تو حق نداری هر کاری دلت خواست بکنی. تو تحت اختیار من هستی و این یعنی تحت اختیار پیامبر هم هستی.

پادشاهی تو پایدار نخواهد ماند. تو صاحب سلسله نخواهی شد. خداوند مردی را مطابق میل خود برگزیده است.

خب، این یعنی چی؟ به معنای واقعی کلمه یعنی انسان به دلخواه خودش. و من فکر می‌کنم یعنی کسی که قلبش، ذهنش با آنچه خدا انجام می‌دهد هماهنگ است و می‌خواهد اراده خدا را به انجام برساند. این دغدغه اصلی اوست.

به نظر نمی‌رسد که شائول به این موضوع علاقه داشته باشد، اما این شخص دیگر، و البته ما قرار است بفهمیم که او داوود است. داوود کسی است که این مرد مطابق میل خداست. این موضوع هنوز به طور خاص آشکار نشده است، اما خداوند این شخص دیگر را انتخاب کرده است.

فکر می‌کنم، ضمناً، کمی به معنای این عبارت در فصل ۱۴، آیه ۷ پی برده‌ایم. قرار است کمی بیشتر در مورد این متن صحبت کنیم، اما در فصل ۱۴، همانطور که خواهیم دید، یوناتان در حال برنامه‌ریزی است و می‌خواهد به فلسطینیان حمله کند. او می‌خواهد نبردی را آغاز کند و پیروز شود. و فقط او و زره‌پوشش هستند و فلسطینیان پادگانی دارند.

آنها آنجا نیرو دارند، اما او می‌گوید، کاری که می‌خواهیم انجام دهیم این است. اگر ما را به مبارزه بطلبند، ما این کار را خواهیم کرد. و سلاحدار به یوناتان می‌گوید، هر کاری که در ذهن داری انجام بده، سلاحدارش گفت.

بفرمایید. ترجمه NIV این است: «من با تو هستم، از صمیم قلب و جان، اما معنای تحت‌اللفظی‌اش این است: بین، من با تو هستم، بر اساس قلبت.» ببینید، این همان عبارتی است که در فصل ۱۳ استفاده شده است، جایی که من مردی را بر اساس قلبش برگزیده‌ام، خداوند مردی را بر اساس قلبش برگزیده است.

این کسی است که با اراده‌اش هماهنگ است. و حامل زره چه می‌گوید؟ او می‌گوید، من با تو هستم، مطابق قلب تو، آنچه تو اراده کنی، من اراده می‌کنم، اراده من با اراده تو همسو است. و من با ضرب طبل تو رژه می‌روم.

و بنابراین، من فکر می‌کنم این به ما بینشی می‌دهد که دقیقاً منظور از فصل ۱۳ چیست. بعضی‌ها می‌گویند منظور از «مردی که مطابق میلش رفتار می‌کند» صرفاً مردی است که خدا او را برگزیده است. موضوع فراتر از این است.

بلکه، خدا کسی را انتخاب خواهد کرد که با اراده‌اش هماهنگ باشد. این یک انتخاب دلخواهی نیست. و در واقع، ما قبلاً به بخش اعمال رسولان، فصل ۱۳، اشاره کردیم که به ما اطلاع می‌دهد که شائول ۴۰ سال حکومت کرد، اما در آیه ۲۲ می‌بینید، همانطور که آنها این رویداد را یادآوری می‌کنند، پس از برکناری شائول، او داوود را پادشاه خود کرد.

و خدا درباره او شهادت داد که من داوود، پسر یسی، را مردی موافق دل خود یافته‌ام. او هر کاری را که از او بخواهم انجام خواهد داد. ببینید، بنابراین در متن اعمال رسولان، به نوعی توضیحی از معنای «مطابق دل خود» دریافت می‌کنیم.

مسئله فقط این نیست که من چه کسی را انتخاب کنم. مسئله این است که من کسی را انتخاب خواهم کرد که با اراده من همسو باشد. او هر کاری را که من می‌خواهم انجام خواهد داد.

و بنابراین فکر می‌کنم منظور همین است که در اینجا در فصل ۱۳، آیه ۱۴ آمده است. او مردی را انتخاب خواهد کرد که با اراده‌اش هماهنگ باشد و بخواهد از هر نظر از او اطاعت کند. و البته، داوود آن فرد خواهد بود.

سموئیل همچنین می‌گوید که او را به عنوان حاکم قومش منصوب کرده است. زیرا تو از فرمان خداوند پیروی نکرده‌ای. ببین، همه چیز به خواست خداوند بستگی دارد. شائول از فرمان خداوند پیروی نکرده است.

و بنابراین، خداوند این فرد دیگر را به عنوان ناگید، حاکم، منصوب کرده است. اما جالب است که در زبان عبری، کلمه‌ای که به منصوب ترجمه شده است، در واقع کلمه فرمان است. و من فکر می‌کنم منصوب ترجمه خوبی است، اما تقریباً انگار او یک حکم رسمی صادر کرده است که این شخص قرار است حاکم باشد.

او او را منصوب کرده است. و نکته کلیدی این است که این یک بازی با کلمه فرمان در آیه ۱۳ است. شما آن را در انگلیسی، در آیه ۱۴ نمی‌بینید، اما در آیه ۱۳ می‌بینید.

سموئیل به شائول می‌گوید: «تو کار احمقانه‌ای انجام داده‌ای. تو به دستوری که خداوند، خدای تو، به تو داده بود، عمل نکردی. اگر چنین می‌کردی، او پادشاهی تو را برای همیشه بر اسرائیل برقرار می‌ساخت.»

اما اکنون پادشاهی تو پایدار نخواهد ماند. خداوند مردی را مطابق میل خود جستجو کرده و به او فرمان داده است تا بر قومش حکومت کند، زیرا تو فرمان خداوند را نگه نداشته‌ای. بنابراین، این بازی با کلمه فرمان است.

تو به فرمان خداوند عمل نکرده‌ای. خب، حدس بزن چی شده؟ او دستور داده که کس دیگری جایگزین تو شود. متوجه طنز ماجرا، بازی با کلمات، شده‌ای؟ گاهی اوقات بیان آن در ترجمه دشوار است، اما در متن عبری وجود دارد.

متن.

و سپس سموئیل جلجال را ترک کرد و به جیعه در بنیامین رفت. و شائول مردانی را که با او بودند شمرد و تعداد آنها حدود ۶۰۰ نفر بود. بنابراین، در این بخش اصلی اول از فصل‌های ۱۳ و ۱۴، می‌بینیم که شائول سلسله خود را از دست می‌دهد.

و این می‌تواند اتفاق بیفتد. خدا می‌تواند نقشه‌های بزرگی برای مردم داشته باشد، اما این فقط یک حکم یکجانبه و یکجانبه از جانب خدا نیست. مردم می‌توانند با نافرمانی احمقانه از کلام خداوند، امتیاز و نعمت خود را از دست بدهند.

این اتفاق در اوایل داستان برای الی افتاد و اینجا برای شائول هم در حال رخ دادن است. برای روشن‌تر شدن این موضوع، می‌توانیم بگوییم که خداوند از حاکمان منتخب خود انتظار دارد که از فرمان نبوی او اطاعت کنند. و برای مؤمنان عهد جدید، فرمان نبوی خداوند، همان کتاب مقدس است.

این کتاب مقدس عهد جدید است که توسط رسولانی که پیامبر بودند نوشته شده است. و ما همچنین می‌بینیم که نافرمانی می‌تواند منجر به از دست دادن امتیاز و برکت شود. و این از بسیاری جهات بسیار غم‌انگیز است.

بنابراین، شائول سلسله خود را از دست داده است. هنوز به او گفته نشده است که قرار است از پادشاهی برکنار شود، اما به او گفته شده است که سلسله‌ای ادامه‌دار نخواهد داشت. این ما را به بخش اصلی بعدی فصل‌های ۱۳ و ۱۴ می‌رساند که از فصل ۱۳ آیه ۱۶ شروع می‌شود و تا ۱۴:۲۳ ادامه می‌یابد. و باز هم، همانطور که قبلاً گفتم، ایمان یوناتان پیروزی را شعله‌ور می‌کند.

اصل در اینجا این است که ایمان به قدرت عظیم خداوند می‌تواند کاتالیزوری برای مداخله نجات‌بخش او باشد. و در فصل ۱۳ آیه ۱۶، درباره شائول و پسرش یوناتان می‌خوانیم. قبلاً از یوناتان نام برده شده است و می‌دانیم که یوناتان پسر شائول است، اما در اینجا متن به طور خاص او را اینگونه خطاب می‌کند.

و من فکر می‌کنم که هدفی برای جلب توجه به این واقعیت وجود دارد که او پسر اوست، زیرا شائول چه چیزی را از دست داده است؟ سلسله‌اش. و این پیامدهایی برای پسرش، یوناتان، دارد. با پیشرفت این بخش، ما از این موضوع نگران خواهیم شد زیرا متوجه خواهیم شد که یوناتان، برخلاف پدرش، می‌توانست پادشاه بزرگی شود.

او همان ایمانی را به خداوند دارد که پادشاه اسرائیل باید داشته باشد. و به همین دلیل است که یوناتان و داوود اولیه، داوود جوان، چنین دوستان خوبی می‌شوند. آنها این تعهد به خداوند را با هم دارند.

و بنابراین، وقتی داستان شائول و پسرش، یوناتان، را می‌خوانید، کمی غم‌انگیز است، زیرا آنچه پیامبر گفته است، پیامدهایی برای پسر شائول، یوناتان، دارد. البته، یوناتان کسی است که به پایگاه فلسطینیان حمله کرد. ما در اینجا از برخی قسمت‌ها صرف نظر می‌کنیم.

یک بخش وجود دارد که به ما می‌گوید فلسطینی‌ها در آن زمان به نوعی انحصار صنعت سلاح را در دست داشتند. بنابراین، بنی‌اسرائیل واقعاً در اینجا در موقعیت نامساعدی قرار دارند. فلسطینی‌ها نیروی نظامی قدرتمندی دارند.

آنها به خوبی مجهز هستند. و در اول سموئیل ۲۲، ۱۳ می‌خوانیم که در روز نبرد، هیچ سربازی همراه شائول و یوناتان شمشیر یا نیزه‌ای در دست نداشت. فقط شائول و پسرش، یوناتان، آنها را داشتند.

بنابراین ما انتظار زیادی از ارتش اسرائیل در این نبرد نداریم. اما در چارچوب این نبرد قریب‌الوقوع، به فصل ۴، آیة ۱۴، ام‌ارسیم، روزی یوناتان، پسر شائول، که به آنها یادآوری شده بود، به سلاحدار جوان خود گفت: بیا، بیا به پایگاه فلسطینی‌ها در آن طرف برویم. اما او به پدرش چیزی نگفت.

شائول در حومه جبعه اقامت داشت. او آنجاست. و ضمناً، شائول، طبق فصل ۴، آیة ۳، مردی به نام اخیا است که ایفود پوشیده بود.

او کیست؟ خب، او یک کاهن است. او پسر برادر ایخابود، اخیطوب، پسر فینیاس، پسر الی، کاهن خداوند در شیلوه بود. هیچ کس از رفتن یوناتان خبر نداشت.

اهمیت اینجا را می‌بینید؟ درست در کنار شائول، که سلسله خود را از دست داده است، اخیا قرار دارد که از نوادگان الی، کاهنی که سلسله خود را از دست داده بود، است. و آنچه ما می‌بینیم این است که، همانطور که از طریق سموئیل می‌خوانیم، گاهی اوقات شباهت‌هایی بین الی و شائول وجود دارد. افرادی که با نشان ندادن احترام به خداوند، سلسله خود را از دست دادند.

یه جورایی با هم جور درمیاد.

و به هر حال، یوناتان، با این حال، مایل و آماده است تا چیزی را با فلسطینیان شعله‌ور کند. و فلسطینیان آنجا هستند. و همانطور که یوناتان به سلاحدار جوان خود می‌گوید، بیا، بیایید به پایگاه آن مردان ختنه نشده برویم.

شاید خداوند از طرف ما عمل کند. یوناتان کاملاً به آنچه خداوند انجام می‌دهد، توجه دارد، اما حاکمیت خدا را به رسمیت می‌شناسد. شاید او از کلمه عبری *אֱלֹהִים* استفاده می‌کند.

شاید خداوند از طرف ما عمل کند. ما چیزی را فرض نمی‌کنیم، اما شاید او این کار را بکند. هیچ چیز نمی‌تواند مانع نجات خداوند شود، چه توسط افراد زیاد و چه توسط افراد کم.

بنابراین، نگرش او با پدرش متفاوت است. پدرش نگران نیروهای رو به کاهش بود. پدرش به آنچه می‌بینید فکر می‌کرد، نه آنچه خداوند می‌تواند انجام دهد.

جانانان کاملاً متفاوت است. او فلسطینی‌ها را آن بالا می‌بیند و می‌گوید، بیایید به آنجا برویم. بیایید کاری را با این افراد شروع کنیم.

شاید خداوند به نفع ما عمل کند. ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم، اما بیایید فقط این کار را انجام دهیم. زیرا هیچ چیز نمی‌تواند مانع خداوند شود.

می‌خواستی بگی، محض احتیاط، حامل زره، اما ما فقط دو نفریم، مهم نیست. واقعاً مهم نیست. خداوند می‌تونه خیلی‌ها رو نجات بده.

خداوند می‌تواند با تعداد کمی نجات دهد. بنابراین، ای سلاح‌دار، به افتخار او، ما قبلاً به این متن نگاه کردیم، هر کاری که در ذهن داری انجام بده، سلاح‌دارش گفت. ادامه بده.

من با تو هستم، با قلب و روحم. به معنای واقعی کلمه، من مطابق قلب تو با تو هستم. اراده تو، اراده من است.

ما در این مورد یکی هستیم. و بنابراین، جانانان گفت، بیایید، به سمت آنها می‌رویم و می‌گذاریم آنها ما را ببینند. بنابراین، ما ظاهر خواهیم شد.

ما بیرون خواهیم رفت. ما دیده خواهیم شد. و اگر به ما بگویند، همانجا منتظر بمانید تا ما به سراغ شما بیاییم، ما همانجا می‌مانیم و به سمت آنها نمی‌رویم.

انگار جانانان دارد این را زمینه‌سازی می‌کند، چون بالاخره قرار است دعوایی در بگیرد. اگر بگویند صبر کنید، داریم پایین می‌آیم، منتظرشان می‌مانیم. اما اگر بگویند به سمت ما بیایید، شاید الان با خودتان فکر کنید که خب، اگر جانانان مجبور شود به جایی که آنها هستند برسد، خیلی ضرر می‌کند.

بنابراین شاید او بگوید، خب، اگر بگویند ما به سمت شما پایین می‌آیم، می‌مانیم و می‌جنگیم. اما اگر بگویند بالا بروید، خب، ما می‌دانیم که خداوند در این کار نیست و عقب‌نشینی می‌کنیم زیرا واقعاً احمقانه است که سعی کنیم از صخره بالا برویم و بعد آنها را آنجا منتظر خود بگذاریم. اما اگر بگویند به سمت ما بیایید، ما بالا می‌رویم زیرا این نشانه ماست که خداوند آنها را به دست ما سپرده است.

منظورم این است که، این عالی نیست؟ منظورم این است که یونانان اساساً می‌گویند اگر غیرممکن به نظر برسد، ای حامل سلاح، این نشانه‌ای خواهد بود که خداوند در آن است زیرا اگر آنها ما را به چالش بکشند، خداوند به ما پیروزی بزرگی خواهد داد. بنابراین، هر دوی آنها خود را به پایگاه فلسطینیان نشان دادند. ببینید، فلسطینیان گفتند، عبرانیان، اغلب در عهد عتیق وقتی خارجی‌ها به اسرائیلیان اشاره می‌کنند، آنها را عبرانی می‌نامند.

عبرانیان از سوراخ‌هایی که در آنها پنهان شده بودند، بیرون می‌خزند. قبلاً به ما گفته شده بود که بسیاری از اسرائیلی‌ها آنقدر ترسیده بودند که در سوراخ‌ها پنهان می‌شدند تا شاید همه این اتفاقات بگذرد. مردان پایگاه به یونانان و سلاح‌دارش فریاد زدند: «بیایید پیش ما تا به شما درس عبرتی بدهیم.»

پس، آن نشانه محقق شد. و بنابراین، یونانان به سلاح‌دار خود گفت: «دنبال من بیا. خداوند آنها را به دست اسرائیل تسلیم کرده است.»

و توجه کنید که جانانان خود را عامل اسرائیل می‌داند. این فقط یک لاف‌زنی، تلاش جانانان برای قهرمان بودن یا چیزی شبیه به آن، یا مصرف بیش از حد تستوسترون یا چیزی شبیه به آن نیست. او خود را عامل اسرائیل می‌داند.

و به همین دلیل است که فکر می‌کنم او اینقدر اعتماد به نفس دارد. او فقط برای جانانان یا جلال جانانان نمی‌جنگد. او برای قوم خدا می‌جنگد.

و او می‌فهمد که خداوند می‌خواهد از قوم خود محافظت کند. و به زبان و نحوه ترجمه آن توجه کنید. در متن عبری، فعل به کار رفته نشان دهنده عمل کامل از دیدگاه گوینده است.

گاهی اوقات آن را کمال نبوی می‌نامند. من ترجیح می‌دهم آن را کمال یقین بنامم. گاهی اوقات برای تأثیر بلاغی، گویندگان از شکل فعل استفاده می‌کنند.

انگار که قبلاً اتفاق افتاده است. انگار که انجام شده است. و بنابراین، توجه کنید که خداوند آنها را از قبل به دست اسرائیل تسلیم کرده است.

و بنابراین، او در انتظار پیروزی است که اسرائیل با وقوع همه این اتفاقات تجربه خواهد کرد. و بنابراین، یوناتان با استفاده از دست‌ها و پاهایش از پله‌ها بالا می‌رود. بله، شما هم همین کار را می‌کنید.

اما توجه کنید که او برای بلند شدن باید از دست‌ها و پاهایش استفاده کند. شیب خیلی تندی دارد. و در حالی که سلاح‌دارش درست پشت سرش بود، فلسطینی‌ها در مقابل یوناتان شکست خوردند.

و زره‌پوش او را دنبال کرد و پشت سرش کشت. بنابراین تصویری که من می‌بینم، یوناتان را در حال عبور نشان می‌دهد و او فلسطینی‌ها و زره‌پوشانی را که از راه می‌رسیدند، در هم می‌کوبد و کار آنها را تمام می‌کند. در آن حمله اول، یوناتان و زره‌پوش حدود ۲۰مرد را در منطقه‌ای به مساحت حدود نیم هکتار کشتند.

و سپس وحشت تمام لشکر، چه در اردوگاه و میدان جنگ، و چه در پاسگاه‌ها و گروه‌های مهاجم را فرا گرفت. و زمین لرزید. پیش از آن، بنی‌اسرائیل می‌لرزیدند و می‌لرزیدند.

حالا این فلسطینی‌ها هستند که می‌ترسند. و این وحشتی بود که خدا فرستاده بود. بنابراین یوناتان می‌فهمد اینجا چه خبر است.

و او متوجه می‌شود که این واقعاً نبرد خداوند است. و او پیروزی را رقم زده است. و دشمن از قبل در حالت وحشت کامل است.

و بنابراین انتظار می‌رود ارتش اسرائیل، وقتی این را می‌بینند، بگویند، هی، اینجا اتفاقی دارد می‌افتد. خداوند در حال کار است. بیایید حمله کنیم.

و دیده‌بان شائول، به گفته‌ی جبعه، دید که ارتش از هر سو در حال محو شدن است. و سپس شائول به مردانی که با او بودند گفت، نیروها را جمع کنید و ببینید چه کسی ما را ترک کرده است. حتماً کسی به آنجا رفته و چیزی را شروع کرده است.

و وقتی این کار را کردند، یوناتان و سلاح‌دارش آنجا نبودند. بنابراین، وقتی آنها صف کشیدند و نام‌نویسی کردند، نه یوناتان و نه سلاح‌دار حضور نداشتند. و شائول به اخیا گفت، صندوق عهد خدا را بیاور.

به یاد داشته باشید، اخیا از نسل الی، کاهنی که مسئول امور مقدس است، می‌باشد. و در آن زمان، این [وضعیت] با بنی‌اسرائیل بود. بسیار خوب.

اینجا مشکلی وجود دارد، زیرا بر اساس مطالعه ما از متون دیگر، به نظر می‌رسد که صندوق عهد خداوند در این برهه از زمان، در فاصله‌ای دور قرار داشته است. طبق اول سموئیل ۱۷:۲ احتمالاً شش مایل دورتر در کیریات یعاریم بوده است. و این کار مدتی طول می‌کشد تا صندوق عهد را بردارند و بیاورند. و احتمالاً بهتر است اینجا آن را افود یا ایفود بنامیم.

این چیزی است که ترجمه هفتادگانی دارد. یوسف هم آن قرائت را دارد. آن ترجمه کتاب مقدس هم با آن همراه بود.

برای یک کاهن منطقی‌تر است که ایفود داشته باشد. و ایفود چیزی است که شما برای دریافت کلام خدا از آن استفاده می‌کنید. چیزی شبیه به لباسی است که آنها برای این اهداف استفاده می‌کردند.

و بنابراین، «صندوقچه خدا» ممکن است یک قرائت ثانویه باشد، یک تفسیر نادرست که به متن عبری راه یافته است. من فکر می‌کنم بهتر است اینجا از قرائت «ایفود» استفاده کنیم. مخصوصاً با فعل bring، معنی بهتری پیدا می‌کند.

و سپس در آیه بعدی، ما در مورد عقب کشیدن دستتان صحبت می‌کنیم. بنابراین شائول با کاهن صحبت می‌کند. طبق آیه ۱۹ آشوب در اردوگاه فلسطینیان بیشتر و بیشتر می‌شود.

و بنابراین شائول به کاهن می‌گوید، دستت را عقب بکش. اما می‌بینی اینجا چه خبر است؟ یوناتان این نبرد را شعله‌ور کرده است. فلسطینیان در وحشت کامل هستند.

این وحشتی است که از جانب خدا فرستاده شده است. شائول آن را می‌بیند. و قبل از اینکه بخواهد حمله کند، باید مراسم مذهبی را انجام دهد.

او باید با صندوق عهد یا احتمالاً ایفود کاری بکند. ما باید از خدا دستور بگیریم، آچیا، تا بفهمیم که آیا خدا می‌خواهد ما حمله کنیم یا نه یا هر چیز دیگری.

اما وحشت فلسطینیان آنقدر زیاد می‌شود که شائول در نهایت آن را لغو می‌کند. اما این برای شائول کاملاً عادی است. تشریفات مذهبی مقدم بر حساسیت و اطاعت معنوی.

بنابراین، شائول و تمام افرادش جمع می‌شوند و فلسطینی‌ها را در آشفتگی کامل می‌بینند که طبق آیه ۲۰ با شمشیرهایشان به یکدیگر حمله می‌کنند. برخی از عبرانیان که ترسیده بودند، آمدند و به نیروهای بنی‌اسرائیل پیوستند و بنی‌اسرائیل در نبردی بزرگ پیروز شدند. و در آیه ۲۳ می‌خوانیم که در آن روز، خداوند بنی‌اسرائیل را نجات داد.

و سپس نبرد از بیت آون فراتر رفت. بنابراین، این دومین بخش اصلی در اینجا است که ایمان، پیروزی را رقم می‌زند. ایمان یوناتان، این پیروزی را رقم می‌زند.

و به ما یادآوری می‌شود که این خداوند است که منبع پیروزی است. این پیروزی نه در ارتش‌ها، نه در آیین‌ها است. و بنابراین، ایمان به قدرت عظیم خداوند می‌تواند کاتالیزوری برای مداخله نجات‌بخش او باشد.

این ایمان جانانان است که کاتالیزور کاری است که خداوند در اینجا انجام می‌دهد. و خداوند یک جنگجوی شکست‌ناپذیر است و می‌تواند توسط افراد زیاد یا کم نجات یابد. و این جمله‌ی فوق‌العاده‌ای از جانانان است که در جای دیگری از سنت نیز دیده می‌شود.

یکی از عبارات مورد علاقه من در مورد این موضوع، حداقل از نظر ما پروتستان‌ها، در متون مقدس رسمی نیست. بلکه در کتاب اول مکابیان آمده است. مکابیان روایت می‌کنند که چگونه یهودا مکابئوس، در قرن دوم پیش از میلاد، نیروی کوچکی را برای رویارویی با ارتش قدرتمند سوریه رهبری می‌کنند.

و افرادی می‌پرسند، چگونه می‌توانیم، با وجود تعداد کمان، در برابر چنین جمعیت عظیم و قدرتمندی بجنگیم؟ اول مکابیان ۱۷:۳ و یهودا اینگونه پاسخ می‌دهد، محاصره شدن توسط تعداد کم برای بسیاری آسان است، زیرا از نظر آسمان تفاوتی بین نجات توسط تعداد زیاد یا تعداد کم وجود ندارد. پیروزی در نبرد به اندازه ارتش بستگی ندارد، بلکه قدرت از آسمان می‌آید. و سپس یهودا به سوری‌ها حمله می‌کند و آنها را تار و مار می‌کند.

این احساسی که یهودای مکابی ابراز می‌کند ریشه در چیزی دارد که ما در این متن از اول سموئیل ۱۴ می‌بینیم، جایی که یونانان این پیروزی بزرگ را بر ارتش فلسطینیان به دست می‌آورد زیرا او تشخیص می‌دهد که برای خداوند، پیروزی بر تعداد نفرات مهم نیست. اگر خداوند با تو باشد، تو از دشمن قوی‌تر هستی. و این دومین بخش اصلی این قسمت است.

مورد سوم به آن اندازه هیجان‌انگیز و شاد نیست. این فصل ۱۴ آیات ۲۴ تا ۵۲ است که من آن را شائول می‌نامم که پیروزی را کم‌رنگ می‌کند. و آنچه در اینجا می‌بینیم این است که مشغولیت با آبروی خودتان می‌تواند برکت الهی را کم‌رنگ کند.

شائول می‌بیند چه اتفاقی دارد می‌افتد و تصمیم می‌گیرد، بله، ما واقعاً باید به این فلسطینی‌ها حمله کنیم و امروز این پیروزی را قطعی کنیم. و او کار بسیار احمقانه‌ای انجام می‌دهد. باز هم، این نشان دهنده‌ی این ذهنیت اساسی است که کاری که ما انجام می‌دهیم از همه مهم‌تر است.

اگر با غیرت وارد جنگ نشویم، پیروز نخواهیم شد. بنی‌اسرائیل آن روز در تنگنا بودند، زیرا شائول مردم را سوگند داده بود که «لعنت بر کسی که قبل از غروب غذا بخورد، قبل از اینکه من از دشمنانم انتقام بگیرم.» بنابراین، هیچ یک از سربازان غذا نخوردند.

می‌بینی شائول اینجا چی می‌گه؟ ما قرار نیست چیزی بخوریم. ما متعهد می‌شویم که تا وقتی که تمام فلسطینی‌ها از بین نرفته‌اند، غذا نخوریم تا اینکه از دشمنانم انتقام بگیرم. واضح است که او اینجا به دنبال یک انتقام شخصی یا چیزی شبیه به آن است.

کاملاً متفاوت از جانانان. به یاد داشته باشید، جانانان متوجه شد که اگر آنها ما را به آنجا دعوت کنند تا غیرممکن را انجام دهیم، خواهیم دانست که خداوند قرار است اسرائیل را نجات دهد. جانانان می‌فهمد که همه چیز به خاطر خداوند است.

و این تضادی که من بین یونانان و شائول ایجاد می‌کنم واقعاً مهم است. جانانان چیزی است که ما در آثار ادبی آن را یک شخصیت متضاد می‌نامیم. یک شخصیت متضاد، شخصیتی است که برای ایجاد تضاد با شخصیت دیگر در آنجا حضور دارد.

و این کمی غم‌انگیز است، چون یونانان می‌توانست پادشاه بزرگی شود. او می‌توانست بعد از شائول پادشاه بعدی باشد. و در نهایت او به یک مهره‌ی بی‌ارزش تبدیل می‌شود.

در داستان، او به ما نشان می‌دهد که اگر شائول مانند پسرش یونانان به خداوند توکل می‌کرد، باید چه کسی می‌شد و به نظر من می‌توانست چه کسی باشد. اما این کمکی نکرد. بنابراین، عمدتاً در داستان، یونانان آنجاست تا به ما کمک کند تا قدر بد بودن شائول را بدانیم.

این تضاد وجود دارد. اگر به فویل‌ها و نحوه‌ی عملکرد آنها فکر کنید، کتاب یونس، ملوانان کتاب یونس را به یاد بیاورید، وقتی در طوفان با خداوند روبرو می‌شوند، از خداوند می‌ترسند. و آنها بسیار مایلند هر کاری را که خداوند از آنها می‌خواهد هنگام قربانی کردن انجام دهند.

و آنها با ترسی عظیم از خداوند می‌ترسند، همانطور که متن می‌گوید. برخلاف یونس که واقعاً از خداوند نمی‌ترسد. وقتی خداوند می‌گوید، می‌خواهم به نینوا بروی و علیه آنها موعظه کنی، یونس چه می‌کند؟ او در جهت مخالف می‌رود.

نه به این دلیل که لزوماً می‌ترسد، بلکه به این دلیل که از نینوا متنفر است و نمی‌خواهد بخشی از احیای آنها باشد. اما انگیزه او هرچه که باشد، او از خداوند نافرمانی می‌کند. ملوانان شکست می‌خورند.

آنها نشان می‌دهند که چگونه باید به درستی به خداوند پاسخ دهید، هنگامی که او اراده‌اش را به شما آشکار می‌کند. بعداً، پادشاه نینوا یک نمونه‌ی فرعی است. او وقتی پیام یونس را می‌شنود، به درستی پاسخ می‌دهد.

او توبه می‌کند. یونس فقط آنجا می‌نشیند و اخم می‌کند و شکایت می‌کند. بنابراین، یک شخصیت فرعی شخصیتی است که برای ایجاد تضاد وجود دارد.

ملوانان نقطه مقابل یونس هستند. در کتاب روت، عرفه نقطه مقابل روت است. وقتی دخترها با نعومی برمی‌گردند، نعومی می‌گوید: «شما نمی‌خواهید با من ادامه دهید.»

من نمی‌توانم در آینده کمکی به تو بکنم. مسلماً او خیلی کوتاه‌بین است. اورپا برمی‌گردد و روت می‌ماند.

و در آن صورت اینطور نیست، اینطور نیست که عرفه آدم بدی باشد چون نعومی او را برکت داد. او گفت، تو به من وفادار بوده‌ای، و خداوند تو را برکت دهد.

اما استدلال نائومی، به نظر من، اورپا، فقط متقاعد می‌کند که بله، آینده‌ای برای من در اسرائیل وجود ندارد.

خب، من باید برم خونه. عرفا هر کاری ازش بر میاد انجام میده. اگه عرفا آدم خوبی، روث از حد خودش هم بهتر نیست.

او عالی است. و او با نائومی می‌ماند. بنابراین عرفا مکمل روث است.

گاهی اوقات این خنثی‌سازی می‌تواند منفی، مثبت یا چیزی بین این دو باشد. و بنابراین، یوناتان در اینجا خنثی‌کننده‌ی شائول است. بنابراین شائول اساساً یک نفرین را خنثی کرده است.

او اساساً از خدا می‌خواهد هر کسی را که قبل از انتقام شائول از فلسطینیان غذا بخورد، داوری کند. بنابراین هیچ یک از لشکریان غذا را نچشیدند. طبق آیه ۲۵، تمام لشکر وارد جنگل می‌شوند و عسل روی زمین است.

آنها عسل را می‌بینند که جاری می‌شود، اما هیچ‌کس دست خود را به دهانش نمی‌برد زیرا از سوگند می‌ترسند. ما نمی‌توانیم غذا بخوریم. یوناتان در این مورد چیزی ننشیده بود.

او دارد کار خودش را می‌کند. جانانان نشنیده بود که پدرش مردم را با سوگند مقید کرده است. و بنابراین، او بالا می‌آید، و آدم دلش می‌خواهد کسی به او بگوید، نه، نه، جانانان، این کار را نکن.

اما در عوض، نوک عصایش را که در دستش بود دراز کرد و آن را در کندوی عسل فرو برد. و دستش را به سمت دهانش برد و چشمانش برق زد. این عسل طبیعی او را سرحال کرد.

این به او انرژی تازه‌ای داد. و بعد یکی از سربازان به او گفت، می‌دانی، دوباره، چرا قبل از آن نه، نه بعد از آن؟ پدرت ارتش را به سوگندی سخت ملزم کرد و گفت: «لعنت بر هر کسی که امروز غذا بخورد.» و به همین دلیل است که مردان ضعف کرده‌اند.

و یوناتان این را می‌شنود و می‌گوید، پدرم برای کشور مشکل درست کرده است. دیدی وقتی کمی از این عسل را چشیدم، چقدر چشمانم برق زد؟ چیزی که اینجا نیاز داریم کمی انرژی است. چقدر بهتر می‌شد اگر مردان امروز مقداری از غنایمی را که از دشمنانشان گرفته بودند، می‌خوردند؟ آیا کشتار فلسطینیان حتی بیشتر نمی‌شد؟ پس یوناتان مردی با ایمان بزرگ است که از صخره بالا رفت تا با فلسطینیان بجنگد، فقط او و زره‌پوشش.

او به خداوند توکل دارد، اما در عین حال فردی عملگرا نیز هست. و او متوجه است که بله، اگر قرار است فلسطینی‌ها را تعقیب کنیم، به کمی قدرت نیاز داریم. چرا پدرم باید این کار را بکند؟ آن روز، پس از اینکه بنی‌اسرائیل فلسطینی‌ها را از مخماس تا ایلون شکست دادند، خسته شده بودند.

و در نهایت، آنها می‌شکنند، ترک برمی‌دارند. آنها به سمت غنیمت یورش بردند. بنابراین، آنها سخت جنگیده‌اند، و در این مرحله به سادگی به غذا نیاز دارند.

آنها گرسنه هستند. و گوسفند، گاو و گوساله را گرفته، آنها را روی زمین ذبح کرده و همراه با خون خورده‌اند. اکنون آنها قانون طهارت آیینی عهد عتیق را نقض می‌کنند.

اونا دارن گوشت رو همراه با خون می‌خورن. تو نباید این کار رو بکنی. و بنابراین، نذر احمقانه‌ی شائول باعث شده که قومش، منظوم این است که آنها هنوز مسئول رفتارشان هستند، اما این نذر، مردم را به اینجا رسانده، به جایی که از خداوند نافرمانی می‌کنند.

شائول عامل این ماجرا بود. سپس کسی به شائول گفت: «ببین، این مردان با خوردن گوشتی که در آن خون است، در برابر خداوند گناه می‌کنند.» او گفت: «شما ایمان خود را شکسته‌اید.»

فوراً یک سنگ بزرگ را اینجا بغلتانید. وسواس شائول را در مورد آیین و همه اینها ببینید. سپس فرمود: «به میان مردم بروید و به آنها بگویید: هر یک از شما گاو و گوسفند خود را نزد من بیاورید و آنها را اینجا ذبح کنید و بخورید.»

با خوردن گوشتی که هنوز خون در آن است، در برابر خداوند گناه نکنید. بنابراین، ما قبل از خوردن گوشت، خون را از آن پاک می‌کنیم. بنابراین، هر کس آن شب گاو خود را آورد و آن را در آنجا ذبح کرد.

سپس شائول برای خداوند قربانگاهی ساخت. این اولین باری بود که او این کار را انجام می‌داد. بنابراین، شائول سپس می‌گوید، بیایید برویم و فلسطینی‌ها را شبانه تعقیب کنیم و آنها را تا سپیده دم غارت کنیم. و حتی یک نفر از آنها را زنده نگذاریم.

او هنوز هم وسواس نابودی فلسطینی‌ها را دارد. ما می‌دانیم انگیزه‌اش چیست، میل او به انتقام از فلسطینی‌ها، که مطمئناً تحقیر زیادی برایش به ارمغان آورده بودند. احتمالاً می‌توانستیم صدای اسرائیلی‌ها را در زمان شائول بشنوم که می‌گفتند، چطور شائول این افراد را شکست نمی‌دهد؟ و بنابراین، این فرصت اوست.

آنها پاسخ دادند: «هر کاری که به نظرت بهتر است انجام بده.» اما کاهن گفت: «بیایید اینجا از خدا پرسیم.» بنابراین، شائول پرسید: «شائول همیشه برای این نوع چیزها آماده است.»

بنابراین، شائول از خدا پرسید، آیا باید پایین بروم و فلسطینیان را تعقیب کنم؟ آیا آنها را به دست اسرائیل تسلیم خواهی کرد؟ اما خدا آن روز به او پاسخی نداد. بنابراین شائول گفت، ای همه رهبران لشکر، بیایید اینجا و بیایید دریابیم که امروز چه گناهی مرتکب شده است. شاید در ذهن او، این مردان هستند که به دلیل کاری که انجام داده‌اند، گناه کرده‌اند.

به یقین، خداوند که اسرائیل را نجات می‌دهد، زنده است، حتی اگر گناه بر گردن پسران یونان باشد، او باید بمیرد. و شائول در این مرحله، فکر نمی‌کنم متوجه شده باشد که یونانان چه کرده است، اما هیچ‌کدام از آنها کلمه‌ای هم نگفتند. بنابراین، قبل از اینکه دیگر فلسطینیان را تعقیب کنیم، باید بفهمیم که چرا خداوند به درخواست ما پاسخ نمی‌دهد.

سپس شائول به همه بنی اسرائیل گفت: «شما آنجا بایستید، من و یوناتان، پسر، اینجا می‌ایستیم.» آنها پاسخ دادند: «هر کاری که به نظرتان بهتر است انجام دهید.» سپس شائول نزد خداوند، خدای اسرائیل، دعا کرد.

چرا امروز به بندهات پاسخ ندادی؟ اگر تقصیر از من یا پسر یوناتان است، با اوریم پاسخ بده. اما اگر مردان اسرائیل مقصرند، با تمیم پاسخ بده. اوریم و تمیم را به یاد داری، که تدبیری بود که

که توسط بنی اسرائیل برای تعیین اراده خدا و دریافت پاسخ در موقعیتهایی مانند این استفاده می‌شد.

خب، می‌دانید، من آنها را در یک کیسه تصور کردم و اگر آن یکی که با اوریم علامت‌گذاری شده را بیرون بکشید، یعنی گروه الف، اگر آن یکی را بیرون بکشید، یعنی گروه ب. یوناتان و شائول به قید قرعه انتخاب شدند و افراد تیره شدند. شائول گفت، بین من و یوناتان، پسر، قرعه بیندازید. و یوناتان انتخاب شد.

سپس شائول به یوناتان گفت، بگو چه کار کرده‌ای. یوناتان به او گفت، من با انتهای عصایم کمی عسل چشیدم و حالا باید بمیرم. و کمی تردید وجود دارد که لحن گفته یوناتان در اینجا چیست.

احتمالاً طعنه‌آمیز. و حالا باید به خاطر این بمیرم؟ و شائول گفت، اگر تو نمیری، جانانان، خدا با من هر چقدر هم که سخت باشد، برخورد کند. بنابراین، شائول اگر پسر خودش را به خاطر شکستن نذر احمقانه و نابخردانه‌اش که ارتش را به انجام آن واداشته بود و جانانان از آن بی‌خبر بود، نکشد، خود را نفرین می‌کند.

اما توجه کنید که در آیه ۴۵ چه اتفاقی می‌افتد. مردان به شائول گفتند، آیا یوناتان باید بمیرد؟ او که این نجات بزرگ را در اسرائیل به ارمغان آورده است؟ هرگز. به حیات خداوند قسم، حتی یک سر از موی او به زمین نخواهد افتاد زیرا او امروز این کار را با کمک خدا انجام داد.

آنها می‌دانند چه اتفاقی افتاده و نمی‌خواهند بگذارند شائول قهرمان آن روز را اعدام کند. بنابراین، مردان یوناتان را نجات دادند و او کشته نشد. و بنابراین می‌توانید این را اینطور بخوانید که آنها مداخله کردند و نگذاشتند شائول او را اعدام کند.

اما در متن عبری، این یکی از کلمات رایج برای نجات یا رهایی نیست، بلکه «پادا» است. و پادا گاهی اوقات می‌تواند فقط به معنای نجات یا رهایی باشد. اما می‌تواند به معنای بازخرید کردن، پرداخت بها برای کسی نیز باشد. و بنابراین، یک نظریه در اینجا این است که مردان نه تنها مداخله کردند و مانع از کشتن جانانان توسط شائول شدند، بلکه مبلغی را جمع‌آوری کردند و اساساً بهای فدیه را پرداختند، که می‌توانید در این نوع موقعیتهای سوگندهای شکسته و عهدهای شکسته انجام دهید.

خداوند در تمام این ماجرا سکوت کرده است. اما این بسیار بسیار غم‌انگیز است زیرا باید ما را به یاد حادثه‌ای در تاریخ بیندازد، در کتاب داوران، جایی که یفتاح آماده می‌شد تا به جنگ دشمن برود. و او استدلال خود را ارائه داد و نشان داد که حق با اوست و دشمن در اشتباه است.

این در کتاب داوران، فصل‌های ۱۰ و ۱۱ آمده است. و سپس، پس از ارائه پرونده‌اش و سپردن آن به خداوند به عنوان داور، رو به خداوند می‌کند و می‌گوید: «راستی، خداوندا، اگر در نبرد پیش رو به من پیروزی عطا کنی، یک قربانی انسانی به تو می‌دهم.» او نمی‌دانست که قرار است دختر خودش باشد.

فکر می‌کنم احتمالاً کس دیگری را در نظر داشته، اما یک فداکاری بهت می‌کنم. و کاری که الان داره می‌کنه اینه که سعی می‌کنه به قاضی رشوه بده. و یه پرونده‌ی بی‌چون و چرا هم داره.

او حق دارد، اما به دلیل بی‌ایمانی‌اش، فقط می‌خواهد مطمئن شود که خداوند برایش تصمیم می‌گیرد. و بنابراین، طرز فکرش بت‌پرستانه است. این دوره، دوره داوران است.

او دچار نوعی تفکر بت‌پرستانه شده است. و بنابراین، او فکر می‌کند، هی، من قربانی نهایی را به خداوند خواهم داد. خب، یادتان هست چه اتفاقی افتاد.

او به خانه می‌رسد و دخترش را، اولین چیزی که از در بیرون می‌آید، به عنوان قربانی تقدیم می‌کنم. و شاید او فکر می‌کرد که آن یک حیوان خواهد بود. کمی ابهام در زبان وجود دارد، شاید شخص دیگری باشد.

اما بدیهی است که زبان به اندازه کافی انعطاف‌پذیر بوده که یک انسان را هم شامل شود، زیرا او احساس می‌کند که مجبور است دخترش را تقدیم کند. دخترش بیرون می‌آید، او می‌گوید، اوه نه، فکر نمی‌کردم تو آن کسی باشی که باید این کار را بکنی. و بعد او، به نظر من، بین کسانی که کتاب داوران را مطالعه می‌کنند، بحث وجود دارد، فکر می‌کنم او دخترش را به عنوان یک قربانی سوختنی کامل به خداوند تقدیم کرد.

فکر نمی‌کنم هیچ راهی برای فرار از این نتیجه‌گیری وجود داشته باشد. این یادآور این است. این سائل است که سعی می‌کند با اعلام این نفرین بر ارتش خود، در صورتی که فلسطینی‌ها به هدف خود نرسند و آنها را شکست ندهند، پیروزی خود را تضمین کند.

و او جان پسر خودش، یوناتان، را به خطر می‌اندازد. اما خوشبختانه برای اسرائیل و یوناتان، ارتش اسرائیل وارد عمل شد و یوناتان را نجات داد. صرف نظر از اینکه چه اتفاقی افتاده باشد. سپس سائل از تعقیب فلسطینیان دست کشید و آنها به سرزمین خود عقب‌نشینی کردند.

و سپس خلاصه‌ای از آنچه سائل پس از آن انجام داد، آمده است. و او، به اعتبار خود، به عنوان پادشاه اسرائیل بر آنها پیروز شد. و سپس بخشی وجود دارد که کمی در مورد خانواده سائل صحبت می‌کند، که به ما اطلاعاتی می‌دهد که برای ادامه داستان مفید خواهد بود.

و این فقط نوعی ایجاد مانع کوچک بین این و واحد ادبی بعدی، که اول سموئیل ۱۵ است، می‌باشد. بنابراین، در این بخش سوم، می‌بینیم که سائل پیروزی بزرگی را که یوناتان به ارمغان آورده بود، کم‌رنگ می‌کند. و در اینجا درس‌هایی وجود دارد.

باز هم، مشغولیت با آبروی خود می‌تواند نعمت الهی را رقیق کند. خدا می‌خواهد ما را به عنوان بندگانش برکت دهد، اما گاهی اوقات ما آنقدر خودخواه می‌شویم و به جای آنچه خدا سعی در انجام آن و برنامه پادشاهی خود دارد، با آبروی خود مشغول می‌شویم که می‌توانیم نعمت‌هایی را که خدا می‌خواهد به ما بدهد، رقیق کنیم. ما آنقدر خودخواه می‌شویم.

وقتی دچار خودخواهی می‌شوید، با مردم درگیر می‌شوید و ما این را در این داستان می‌بینیم. و همچنین، دغدغه‌ی فرمالیسم مذهبی. در مورد سائول، نفرین‌ها و قربانی‌ها و این نوع چیزها، به خصوص به شکل نذرهای یا سوگندهای عجولانه، می‌توانند مانع کار خدا شوند.

خب، یک روایت جالب در اول سموئیل ۱۳ و ۱۴ فقط برای مرور سریع، سائول به دلیل نافرمانی‌اش سلسله خود را از دست می‌دهد. سپس به طرز طعنه‌آمیزی می‌بینیم که پسر سائول، کسی که قرار بود پادشاه شود، مردی با ایمان بزرگ، پیروزی بزرگی را رقم می‌زند. خداوند پیروزی بزرگی برای اسرائیل به ارمغان می‌آورد.

اما بعد، سائول، با مشغولیت ذهنی‌اش به انتقام گرفتن برای خودش، و در حین انجام این کار، با آوردن پسر خودش به جایی که آماده اعدامش بود، به نوعی همه اینها را کم‌رنگ کرد. و خوشبختانه، ارتش اسرائیل وارد عمل شد. در درس بعدی، به فصل ۱۵ خواهیم پرداخت و اوضاع برای سائول بدتر خواهد شد.

او در فصل ۱۵ سلسله خود را از دست داده است. او دوباره از خداوند نافرمانی خواهد کرد، و در این مورد، خداوند به او اطلاع می‌دهد که تو شخصاً از پادشاهی برکنار خواهی شد. تو سلطنت خود را به پایان نخواهی رساند.

بنابراین، در درس بعدی به بررسی آن متن خواهیم پرداخت.

این دکتر باب پیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۹، اول سموئیل ۱۳-۱۴ است. سائول یک سلسله را از دست می‌دهد، ایمان یوناتان پیروزی را شعله‌ور می‌کند، و سائول پیروزی را تضعیف می‌کند.